

هرمنوتیک و فهم متن

هرمنوتیک «hermeneutics» نه به عنوان رشته‌ای خاص از علوم انسانی، بلکه به مثابه وسیله و ابزاری برای فهم «understanding»، عمر و سابقه‌ای به درازای حیات آدمی بر روی این کره خاکی دارد. از آن هنگام که پدران اولیه ما چشم بر اطراف خود گشودند و خویش را با اطراف خود غریب و ناآشنا یافتند و به هرچه نظر کردند آن را پر از راز و رمز یافتند، ذهن و ضمیر خود را برای فهمیدن این معما گونه‌ها به کار گرفتند بی جا نیست اگر انسان را در مقابل تعریف ارسطویی «حیوان ناطق»، «حیوان تاویل گر» بنامیم. انسان در این پروسه در سه ساحت، حوزه فهم خود را گسترش داد: ۱. فهم خویشتن ۲. فهم جهان اطراف ۳. فهم نادیدنی‌ها (ماوراءطبیعت) اساساً پیدا شدن طبقه‌ای خاص با عنوان «کاهنان» که وظیفه تفسیر و توضیح این نشانه‌ها و رموز را بر عهده داشتند، از همین نیاز به تاویل و فهم، ریشه می‌گیرد.

کاهن با بهره‌گیری از قواعد خاص و اعمال ویژه، دیدگان مردم قبیله‌اش را بر چشم اندازه‌های «معنایی» نهان در بطن نشانه‌ها باز می‌کرد و آنان را در درک و فهم غریبی که خود قادر نبود بفهمد، یاری می‌رساند.

علاوه بر این در جوامعی که پیامبران الهی ظهور می‌یافتند و آن جوامع صاحب دین می‌شدند، پیامبر علاوه بر شأن «پیام آوری» وظیفه راز گشایی از آن نشانه و پیام الهی را هم بر دوش داشت؛ چرا که آن پیام نازل شده از جهانی دیگر و کلام خداوند و در نتیجه محتاج تفسیر و تاویل بود؛ قابل توجه است که واژه هرمنوتیک که کلمه‌ای یونانی و برگرفته از «hermenuin» به معنی «تفسیر کردن» است با نام «هرمس» «hermes» الهه یونانی که وظیفه‌اش رساندن پیام

خدایان و تفسیر و توضیح آن و قابل فهم کردن مراد خدایان بود، ارتباط وثیقی دارد. در این جا است که مثلث معروف هرمنوتیکی شکل می‌گیرد: ۱. علامت «sign» ۲. پیام یا متن «text» که نیازمند تفهیم و توضیح است ۳. مفسر «Interpreter».

در قرآن کریم علاوه بر ابلاغ پیام، رسالت دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان کسی که با جان پیام آشنا است، «تبیین» پیام ذکر شده است. ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (نحل: ۶۴) چرا که پیام اگرچه از جانب خداوند «نازل» شده است و این بدان معناست که مقداری از صعوبت و دیر فهمی آن کاسته شده است؛ اما باز برای هضم ذهنی مخاطبان خود نیاز به شرح و تفسیر دارد تا ایشان در حیرانی و کج فهمی و سوء تعبیر در نغلتند.

با گسترش علوم انسانی خاصه ادبیات و هنر و ذوابعاد شدن ساحت‌های گوناگون زندگی انسان و سیطره عظیم جهان ذهن بر جهان خارج و تولید روزافزون فرآورده‌های متنوع فکری و تکثر در اضلاع هندسه معرفتی انسان نیاز به تفسیر و تاویل و خصوصاً و از همه مهم‌تر داشتن «متدلوزی علم تفسیر» و توجه به «هستی‌شناسی فهم» روز افزون خودنمایی می‌کند و این نیاز با شروع دوره «پست مدرن» که فهم عادی را به چالش می‌خواند و مخاطبان خود را دچار سوءفهم یا کند شدن جریان مخاطب میان «متن» و گیرنده «پیام» می‌کند، بیشتر و بیشتر شده است. نمونه‌های بارز آن را در سینما، نقاشی و رمان به عنوان ابزارهای امروزی مخاطب، می‌توان به آسانی برشمرد. نیز باید متذکر شد که در هرمنوتیک مدرن، محصولات «ذهنی انسان» که ثمره تفوق او مانسیم است به جای «طبیعت» و «متن مقدس» نشسته‌اند، چرا که انسان امروز همه رمز و رازهای طبیعت را کشف شده می‌یابد و دیگر آن شأن اسطوره‌ای که برای اجدادش داشت، در طبیعت نمی‌بیند و تفسیر و فهم «متون مقدس» هم، تنها به عنوان شاخه‌ای از این علم در حال گسترش محسوب می‌شود و لذا باید گفت از جهان ذهن انسانی، متنی تراوش می‌کند و انسانی دیگر آن محصول ذهنی را به تاویل خواهد نشست.

در تعریف واژه هرمنوتیک باید گفت، همچون سایر تعاریف مربوط به علوم انسانی تعریف واحدی که همه صاحب نظران بر آن توافق داشته باشند، وجود ندارد. این از یک سو و از سوی دیگر سرعت تبدیل و تنوع آراء در این حوزه، دست‌یابی به وحدت بین تعاریف موجود را مشکل می‌سازد. به نظر می‌آید یکی از راه‌های به دست دادن تعریف و آشنایی با آن بررسی سیر تاریخی است که هم ما را با توسعه و تکامل این علم آشنا می‌سازد و هم تعاریف‌های متعدد و متنوع آن را آشکار می‌کند.

مراحل اساسی تکامل هرمنوتیک:

۱. نظریه تفسیر کتاب مقدس

در عالم مسیحیت توجه جدی به «روش» تفسیر متون مقدس به تدریج پدید آمده است. اگرچه مانند بسیاری از شاخه‌های علوم دیگر در ابتدا قواعد و مسائل مدون از پیش اندیشیده‌ای وجود نداشته است. از میان متفکران برجسته مسیحی «قدیس اگوستین» است که تأثیر فراوانی بر هرمنوتیک داشته است؛ او معتقد بود که کتاب مقدس اساساً روشن و بین است و تنها در پاره‌ای از مواضع نیازمند تاویل و تفسیر است و در نتیجه با کسانی که معتقد بودند که کتاب مقدس یکسره رمزی و کنایی است از در مخالفت درآمد؛ اما نقطه شروع جدی توجه به هرمنوتیک به عنوان یک «علم» که قواعد تفسیر را در دسترس قرار می‌داد از رنسانس به بعد، آن هم به خاطر نیاز شدید اصحاب کلیسا برای دفاع از دین در مقابل عالمان علوم تجربی و کسانی که در محتوای کتاب مقدس شک می‌کردند، شروع شد. البته نقش روحانیان پیرو کلیسای پروتستان در رشد روزافزون این علم را باید یادآور شویم چرا که پروتستان‌ها با خلع ید از مرجعیت کلیسای کاتولیک خود را بدون حامی در مسائل فکری و خصوصاً تفسیر متون مقدس می‌یافتند. لذا دست به اقدامات وسیعی برای بنیانگذاری قواعد و روش‌های تفسیری زدند و در این بین ده-ها جلد کتاب در زمینه تفسیر و روش‌های تفسیری منتشر کردند.

در نهایت و به صورت گذرا «گرهاردابلینگ» از متکلمان مسیحی در مقاله‌ای تحول علم هرمنوتیک مربوط به کتاب مقدس را به هفت دوره تاریخی تقسیم می‌کند: ماقبل مسیحی (تفسیر عهد عتیق)، مسیحی ابتدایی، آبابی، قرون وسطایی، دین پیرایی و ارتدوکس، مدرن و معاصر.

۲. پیدایش هرمنوتیک عام (علم فهم زبانی)

۱۰ فردریک شلایرماخر (۱۸۳۴ — ۱۷۶۸) متکلم و کشیش پروتستان که به قول دیلتای «کانت هرمنوتیک» است، را می‌توان بنیانگذار هرمنوتیک به مثابه یک علم فراگیر دانست؛ اما قبل از شرح مختصر عقاید او بجا است که به زمینه نضج این برداشت و پایه این اقدام شلایر ماخر اشاره‌ای شود.

در میان افرادی که قبل از شلایر ماخر برای تدوین این «علم» تلاش کرده‌اند کلاونیوس (۱۷۵۹-۱۷۱۰) است. او هرمنوتیک را «بزاری» می‌دانست که به وسیله و مدد آن می‌توان فهمی جامع و کامل از گفتار و نوشتار به دست آورد. از کسان دیگری که در این زمینه تلاش کرده‌اند دو لغوی بزرگ یعنی «فردریش آست» و «اوگوست ولف» را می‌توان نام برد.

ولف به نیت مؤلف اهمیت فراوانی می‌داد و تاویل را اساساً درک آنچه که مؤلف «می‌خواسته» است بیان کند، می‌دانست؛ اما شلایر ماخر به عنوان بنیانگذار هرمنوتیک جدید با استعانت از توفیقات عالمان لغوی قبل از خود معتقد شد که چون اساس رابطه انسان‌ها با هم «زبان» است لذا کتاب مقدس به هیچ نوع تاویلی مخصوص به خود نیازمند نیست و این تنها زبان است که در بین تمامی علوم وحدت ایجاد می‌کند و متن مقدس هم به عنوان یکی از موارد ممکن می‌تواند از قواعد عام لغات استفاده کند و این جا است که «هرمنوتیک عام» متولد می‌شود.

شلایر ماخر اولین پرسش در هرمنوتیک را این پرسش می‌داند که «یک عبارت گفتاری یا نوشتاری چگونه فهمیده می‌شود؟» و در این جا است که فرق هرمنوتیک جدید و سنتی مشخص می‌شود، چراکه در نحله سنتی عمل «فهم» کاری مفروغ عنه تلقی می‌شد و لذا ما در بن این

سؤال معارضه جدی این دو نوع نگرش را به وضوح می‌بینیم. وی تصریح می‌کند که ما انسان‌ها در مقام فهم دچار نوعی بدفهمی «misunderstanding» می‌شویم و لذا نیازمند علمی عام و شامل برای سامان دادن به پروسه فهم هستیم. نمونه‌های عینی بدفهمی خصوصاً در ساحت دین وجود مذاهب و فرقه‌های گوناگون است که چون از قواعد فهم برخوردار نبوده‌اند یا آن را به کار نگرفته‌اند و در نتیجه دچار تفرقه و جدایی از آن منبع اصیل شده‌اند.

پس می‌توان بنیاد هرمنوتیک شلایر ماخر را قواعد عام فهم که زیربنای آن «زبان» است، دانست؛ اما او در این مرحله باقی نماند و با رفت و آمد حشر و نشری که با رماتیک‌های آلمانی داشت، کم‌کم عنصر دیگری را وارد هرمنوتیک خود کرد و آن همان عنصر «روانشناختی ذهنیت» مؤلف است، یعنی برای فهم دقیق کلام مؤلف علاوه بر شناخت کامل بافت تاریخی فرهنگی زندگی مؤلف، نیاز به اطلاع روانشناختی از ذهنیات و نیت مؤلف هم وجود دارد. لذا وی معتقد است که با اطلاع از بستر فرهنگی تاریخی و نیت مؤلف، تاویل‌گر بهتر از خود او متن را توضیح و تفسیر می‌کند و اصلاً «فن» هرمنوتیک عبارت است از دوباره تجربه کردن اعمال ذهنی مؤلف و این را «حدس» می‌نامد که در اینجا تاویل‌گر خود را در یک موقعیت شهودی به جای مؤلف می‌گذارد. باید خاطر نشان کرد که در هرمنوتیک شلایر ماخر اساس تاویل بر به دست آوردن نیت و مقصود مؤلف است و لذا علاوه بر متن که معنای مورد نظر مؤلف است از مکانیسم‌های دیگری که ذکر شد استفاده می‌شود.

پس از شلایر ماخر بحث نیت مؤلف آنچنان که شایسته بود مورد توجه قرار نگرفت تا این که اخیراً افرادی مانند «امیلیو بتی» و تا حدودی «ای، د، هرش» بحث از نیت مؤلف را دوباره احیاء کردند. بتی معتقد است برای دوری از در افتادن به تاویلات دلخواه و ناهمگون باید آموزه اساسی شلایر ماخر یعنی توجه به نیت مؤلف را احیاء کرد و لذا می‌گوید: «هر کس که دل نگران مسأله عینیت باشد، به لحاظ منطقی، ذهن او به تعیین معیار تشخیص عینیت کشیده خواهد شد و تنها

اصل تعیین کننده الزامی که تا کنون در این مورد عرضه شده همان آرمان قدیمی و از مد افتاده فهم صحیح مقصود و نیت مؤلف است.»

۳. هرمنوتیک به مثابه روش شناسی عام فهم در علوم انسانی

ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱) مورخ و فیلسوف آلمانی از کسانی است که دلبستگی فراوانی به آموزه‌های شلایر ماخر نشان داده است، اما این دلبستگی مانع از آن نشد تا تحولی اساسی در هرمنوتیک شلایر ماخر ایجاد نکند. او در واکنش به تهاجم روزافزون پوزیتیویسم و تجربه گرایی علم به بنیاد علوم انسانی، درصدد برآمد تا وجاهت علوم انسانی را دوباره احیاء کند و به همین خاطر هرمنوتیک شلایر ماخر را توسعه داد. دیلتای میان علوم فرهنگی (علوم اجتماعی، ادبیات و...) و علوم طبیعی فرق قائل شد. او معتقد بود، روش ویژه و مخصوص علوم فرهنگی «فهمیدن» است در حالی که روش علوم طبیعی «تبیین» و «توصیف» است. عالم علوم طبیعی، حوادثی که واقع شده‌اند را با استعانت از قوانین کلی تبیین می‌کند، در حالی که عالم علوم فرهنگی از راه فهم نیت، خواسته‌ها و نقش‌های صاحب متن به فهم آن متن نائل می‌آید، یعنی تاویل گر به نوعی از خویشتن می‌گوید و به بیان خود می‌پردازد و لذا در این جا «فهم» رخ می‌نماید. وی فهم را جزو عناصر درونی جریان زندگی انسانی می‌داند و آن را مقوله «زندگی» می‌نامد، یعنی مردم مستمراً خود را در موقعیت‌هایی می‌یابند که باید در آن موقعیت‌ها اتفاقاتی را که گرداگردشان رخ می‌دهد بفهمند تا تصمیم بگیرند و یا دست به عمل بزنند. بنابراین فهم را نمی‌توان از حس انسان بودن جدا کرد.

دیلتهای علاقه خاصی به تاریخ دارد و انسان را موجودی «تاریخ مند» می‌داند و مقصود خود را از «تاریخ مندی» این گونه بیان می‌کند که: «صرفاً تاریخ می‌تواند به انسان بگوید که او چیست» و در این جا است که یکی دیگر از تفاوت‌های اساسی یا اساسی‌ترین تفاوت او با شلایر ماخر هویدا می‌شود، یعنی بر خلاف تکیه فراوان شلایر ماخر بر روانشناسی و نیت مؤلف، وی محل

تحقق انسان را تاریخ می‌داند و لذا معتقد است از آنجا که تاریخ هنوز به راه خود ادامه می‌دهد «من»، «خود» را در تو می‌یابم و لذا می‌توانم تو را بفهمم.

۴. هرمنوتیک به مثابه هستی‌شناسی فهم

در ادامه بحث از روند تاریخی و سیر تکاملی هرمنوتیک با یک چرخش اساسی در معنی هرمنوتیک مواجه می‌شویم که حاصل تاملات فلسفی مارتین هایدگر، فیلسوف آلمانی است. وی در کتاب «هستی و زمان» که به بیانیه نظرات فلسفی او مشهور است، به فلسفه ماقبل خود و خصوصاً فلسفه ارسطویی می‌تازد و ارسطو و تابعانش را در فهم «هستی» دچار اشتباه می‌داند و معتقد است که ایشان سال‌ها پی سراب دویده‌اند. چه به جای پرداختن به خود هستی و شناخت «هستی» «being» در پی «هستی‌های خاص» «beings» بوده‌اند.

در این جاست که تفاوت اساسی هرمنوتیک دیلتای و هایدگر رخ می‌نماید، چرا که در هرمنوتیک دیلتای اساس، «روش‌شناسی» فهم است؛ اما در اینجا هرمنوتیک تبدیل به فلسفه و هستی‌شناسی می‌شود. هایدگر برای اصلاح روند حرکت فلسفه پیشنهاد می‌کند که وصول به معنای هستی از راه تحلیل هستی آدمی و به قول خودش «dasein» (دازاین) می‌تواند حاصل شود، چرا که در این جاست که هستی از پوشیدگی خارج می‌شود و خود را می‌نماید. وی این روند رسیدن به هستی را «هرمنوتیک» می‌نامد؛ اما از آنجا که اساس و بنیاد انسان را «فهم» و «تأویل» تشکیل می‌دهد، پس باز به نوعی به بحث فهم و تأویل باز خواهیم گشت، که این خود زمینه‌ساز حرکت بعدی در روند تکامل هرمنوتیک است که با پیشتازی هانس گئورگ گادامر، شکل جدیدی پیدا می‌کند. وی به فهم درست و نادرست نمی‌پردازد، چه آن را در دنیای تأویل-های گوناگونی که به یک متن می‌تواند تعلق داشته باشد، دست نیافتنی می‌داند، بلکه تلاش اصلی خود را مصروف پرسش از چگونگی تحقق فهم می‌کند. در هرمنوتیک گادامر مؤلف نیت و قصد او مطرح نیست و ما تنها با متن روبرو هستیم. نکته اساسی در عقاید گادامر توجه به پیش‌فرض‌های مفسر است. او معتقد است که انسان را چاره‌ای از وجود پیش‌فرض‌ها نیست؛

اما مفسر تنها می‌تواند انتظارات و سؤالات خود را از متن مشخص کرده، به سراغ گفت‌وگو با متنی که در زندگی، واقعیتی جدا و فارق از مؤلف دارد برود.

پس در واقع اگر بخواهیم سیر حرکت هرمنوتیک در غرب را مشخص کنیم باید بگوییم که در ابتدا نیت مؤلف، مدار فهم متن بوده و سپس با شک در نیت مؤلف به مرحله توجه به خود متن به عنوان از خود بسند و بی‌نیاز از نیت مؤلف می‌رسیم و سپس با گذر از این مرحله، مرحله توجه به «مفسر» به عنوان تأویل‌گر متن، ظهور می‌کند که تمامی فهم متن وابسته به اوست (مرحله مؤلف محوری، مرحله متن محوری و مرحله مفسر محوری).

هرمنوتیک همچنان سرزنده به روند خود ادامه می‌دهد و ظهور فلاسفه و متفکرانی چون پل ریکور، هرش، امیلیوبیتی و... چشم اندازهای نوینی را نوید می‌دهد که تمامی علوم، چه علوم تجربی (در هرمنوتیک ریکور) و چه علوم اجتماعی، ادبیات و هنر را در برمی‌گیرد.

هرمنوتیک و عالمان مسلمان

همانگونه که اشاره شد یکی از علل اساسی گسترش هرمنوتیک در غرب گسستی بود که بر اثر پیدایش مذهب پروتستان برای پی‌ریزی افکار و عقاید خود و دفاع از آموزه‌هایی که بدان معتقد بود و همچنین پر کردن خلأ سقوط پشتیبانی که قبلاً توسط کلیسای کاتولیک انجام می‌گرفت و اینک در صف رقیب قرار گرفته بود، پدید آمد. غرب در این هنگام دست به تلاش گسترده‌ای برای پایه‌ریزی علم تفسیر زد و نه تنها مارتین لوتر، بلکه پس از او نیز این جریان به قوت فعالیت می‌کرد. دومین علت نیز چالش‌هایی بود که به تدریج و در اثر رشد علوم تجربی بین دانشمندان تجربی مسلک و اصحاب کلیسا و بعدها دانشمندان علوم انسانی رخ داد.

اما داستان هرمنوتیک در میان مسلمانان به گونه‌ای دیگر است، چرا که اولاً؛ متن تحریف نشده قرآن کریم در اغلب موارد راه را بر تفسیر و تأویل بسته است، ثانیاً؛ متن دومی یعنی روایات منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام وجود دارد که تفسیری بر قرآن محسوب می‌شود و مسلمانان نیز به صحت این اقوال اطمینان دارند، ثالثاً؛ مواجهه و چالش دین

با علوم تجربی وجود ندارد و علم تجربی از جانب دین تأیید شده و مسلمانان به یادگیری آن ترغیب شده‌اند، رابعاً گسست‌هایی شبیه آنچه در مسیحیت اتفاق افتاد در اسلام وجود ندارد و خامساً عالمان مسلمان در تفسیر و تأویل قرآن دقت و وسواسی دارند تا در چاه تفسیر به رأی نیافتند.

دو اصطلاح اساسی در بین عالمان مسلمان برای «فهم» معانی عبارات متن مقدس اسلام (قرآن کریم) مورد استفاده قرار می‌گیرد:

۱. تفسیر که ابزاری است برای بیان معناهای ظاهری که متکی بر مباحث ادبی، قواعد دستوری و اشارات تاریخی و اجتماعی است.

۲. تأویل که در لغت به معنای بازگرداندن چیزی به اصل و بنیاد خود است. تأویل انسان را از پوسته لفظی می‌گذراند و به معنای باطن قرآن می‌رساند. تأویل به اشارت قرآن (سوره آل عمران) تنها به خداوند متعال و راسخان در علم تعلق دارد.

پس با ملاحظه علل یاد شده و اشاره قرآن، در جهان اسلام، اقبال چندانی به بحث روش در تفسیر قرآن کریم نشده است، هر چند افرادی در همان اوائل ظهور اسلام مانند ابن عباس از لغت برای فهم قرآن استفاده می‌کردند و بعدها در اثر رشد علم کلام، فقه و نیاز به فهم قرآن، عالمان مسلمان به روش‌های تفسیری روی آوردند، اما هیچگاه یک علم مدون و قانون مند برای «تفسیر» پانگرفت.

اما اینک با توجه به گسترش سریع ارتباطات و فرصت‌های وسیعی که برای تعامل بین فرهنگ‌ها به وجود آمده و اعتقاد به اینکه خطاب قرآن، خطاب و دعوت عام تمامی انسان‌ها است، لازم است با بهره‌گیری از روش‌های تفسیری که توسط متفکران دیگر فرهنگ‌ها ابداع شده و با استعانت از هرمنوتیک «بی‌نام»ی که در لابه لای متون ارزشمند اسلامی (کلام، تفسیر، اصول فقه، لغت و...) وجود دارد، طرحی نو در انداخته شود.

زهره شریعت ناصری

پاییز ۱۳۹۳